

هر دو به روش خودشان در مستعمره فرانسه، حکومت می کنند، فرمان می دهند و تلاش دارند تا جان های شیفته شوایتزر، ماری، پدرشارل را به مستعمره خود منضم نمایند، و این جدال طولانی و ابدی انسان با جهالت است و قلدری .

برای شوایتزر این دوچهره، هیچ فرقی باهم ندارند. ولی در ظاهر قدرت نظامی ای که با پنبه سر می برد و آن قدرت دیگر که با زور و اسلحه، در جستجوی رد پای آدمیت است تا او را به مساخ بپارد، تفاوت بسیار دیده می شود. یکی حکومت را می خواهد تا حکمرانی کند، و آن دیگری حکومت را می خواهد تا اندیشه آدمی را به زنجیر بکشد.

در صحنه ۷ شوایتزر به لیون می گوید: البته برای بومی ها خیلی بهتر بود که این دو تا چهره فرانسه، يك مختصر شبا هتکی با هم داشته باشند. رو در روی این دو چهره نظامی هم پر دور نیست. زیرا یکی دمکرات است و دیگری جمهوری خواه؛ ولی هر دو از يك قماش اند.

لیون: پدر بزرگ من و هر سه تا پسرش، ژنرال بودند. این که ناشی از آن به قول شما همقطار گرای نیست؛ نشانه استعداد و لیاقت است.

لبلان: می دانم. می دانم که پدرتان توانست به چهار نظام حکومتی مختلف خدمت کند؛ آن هم فقط از راه بو کشیدن هوا و پی بردن به این که دیگر جوش کدام طرف چرب ترک است!

لیون: خوب، این خودش ثابت می کند که تو خانواده ما، عشق به خدمت، به فرقه بازی و گاو بندی و این جور حقه بازی ها می چربد.

لبلان: معذالك این موجود سلطنت طلب که برای حکومت جمهوری شمشیر می زند و جهانگشایی می کند باید

جنم بخصوصی باشد.

هنوز به پایان پرده اول نرسیده‌ایم، این جدال بیرونی قدرت و آن، یعنی دکتر شوایتزر و ماری و پدر شارل، جدال درونی انسان گرفتار عصر ماست؛ که چه بکند با این اژدهای دوسر و متحد.

دکتر شوایتزر با اینکه نجات دهنده آفریقای بومی از بیماری و جهل است، خودش هم منتظر يك غریق نجات است؛ منتظر يك ماهی یونس، ولی کوسه‌ها، به سر وقتش می‌آیند، و سرنوشت سه ضربه بردر می‌کوبد، و از کارهای او بیزار است، نقشه می‌کشد و توطئه می‌کند.

شوایتزر و دیگران در این مستعمره فرانسوی، دو چهره از اروپا را نشان می‌دهند: فرهنگ و تکنولوژی، خشونت و اسلحه، ارمغان اروپای سلطه‌گر است. یکی انتخاب می‌کند که آفریقا را نجات دهد و دیگری انتخاب می‌شود تا به فساد بکشانند.

شوایتزر جنگ با دشمن انسان آفریقای را برمی‌گزیند و در مقابل بیماری‌ها، انسان آفریقای را، انسان جهان سوم را، مسلح می‌کند، تا در مقابل جادو و جهالت مقاوم شود، لبلان و لیون سرتاپا مسلح توطئه می‌کنند تا آفریقا را مایمک اروپا کنند. غرب متمدن در دستی اسلحه برای چپاول ذخایر، و در دست دیگر، دارو برای زخمهای چندین هزار ساله.

آفریقا در این نمایشنامه، ساکت است. از کمینگاه نگاه می‌کند، سیاهی در شب نشسته است؛ مانند همه ملت‌های جهان سوم، فقط نگاه می‌کند.

بند و بست‌ها در بالای سر این انسان‌های زار گرفته، جفت و جور می‌شوند، حکومت‌ها باهم کنار می‌آیند و در این میان، مردم هستند که قربانی می‌شوند. مانند مرغی که در عزا و سرورد دولت‌ها، سرش بریده می‌شود. جنگ اول و جنگ دوم جهانی را، نه آفریقا شروع کرد و نه ملت‌های جهان سوم، ولی همه کوزه‌ها بر سر اینان شکسته شد.

در صحنه ۹ لیون به پدر شارل می‌گوید: پس بجنب، فریه، سیاهاترا

می‌پرستند؛ يك كلمه از ذهن تو کافی است که آنها را با فرانسه متحد کند.
پدرشارل: وظیفه من این نیست! من باید آنها را با مسیح متحد

کنم.

لیوون: هر دوش یکی است.

در همان صحنه در جای دیگر:

پدرشارل: می‌ترسم حق نداشته باشی!

لیوون: تو باید انتخاب بکنی؛ یا این یا آن.

پدرشارل: انتخاب یعنی قربانی کردن! اگر مایل به این کار

نباشم چه؟

لیوون: در آن صورت، حوادث بجای تو تصمیم می‌گیرند.

چه سرشکستگی شرم‌آوری! و بالاخره نظامیان جنگ

را انتخاب می‌کنند.

چهره انسان وحشت‌زده از خودش می‌پرسد، جنگ!؟ و بعد جواب
می‌شود، بله جنگ.

در صحنه ۱۰:

شوایتزر: انگار امروزه روز، نظامی‌ها، خاطر خواه جنگ

نیستند!

پدرشارل: نکند شما هم چون پزشکید، خاطر خواه ناخوشی -

هائید؟

لیوون: سعی کنیم منصف باشیم؛ جنگ، در عمل، بیش از

صلح قهرمان بوجود می‌آورد...

شوایتزر: بله، آدم‌هایی هستند که وقتی می‌میرند قیافه خوشگل -

تری پیدا می‌کنند!

پدرشارل: سرپل خربگیری که می‌گویند، همین جا است: انسان،

در حال جنگ، با خداوند بیشتر در صلح و صفا

است.

شوايتزر:

برای يك انسان کدام یکی از این دوتا وحشتناکتر است از دست يك بچه، یا پی بردن به اینکه هیچ وقت صاحب بچه نخواهد شد؟

وقتی طبل جنگ زده می شود، مردم وحشت زده از این سوبه آن سو می روند. چون در طول تاریخ قحطی بعد از جنگ، دمار از روزگار اجدادشان در آورده. پس مجاز هستند، هجوم بیاورند، ذخیره کنند و دوست و دشمن را شناسند. در این بحران پول بی ارزش می شود، آذوقه نایاب می شود، دارو نایاب می شود، همه چیز گران می شود، واگردم بر آری، فریاد می زنند « جنگ است، جنگ، مگر نمی فهمید؟ » آخر کسی نیست که جواب بدهد: پدر آمرزیده ها، چرا جنگ را بالای خانه من شروع کردید؟ چرا فرزند مرا قربانی می کنید! چرا بدن مرا زخم می زنید؟

پدر شارل: سر تا پاشان پراز غده های به این گندگی است. ریخت و روزشان دیگر اصلاً به آدمیزاد نمی برد. يك زورق، تو دل شب، پراز جانورهای بانگسایان. وحشتناک است.

شوايتزر:

چیز تازه ای نیست. من اینجا غده هایی در آوردم یکی بیست کیلو... آفریقا، اروپایی است که از پشت دره بین نگاه کنند. درست مثل جهنم، که همین زندگی است منتها پشت دره بین!

پرده اول با این گفتارها تمام می شود.

ماری:

راستی عید میلاد مسیح کی است؟ (برگه تقویم دیواری را می کند و با صدای بلند می خواند) دوم اوت ۱۹۱۴؛ هنوز کو تانوئل!

پدر شارل:

نه، معجزه مسیح هم همین جا است: انسان می تواند

نجات پیدا کند، ماری می‌تواند هر لحظه از نو متولد

بشود. برای انسان‌ها هر روز، نوئل است.

پرده دوم هم، مانند پرده اول، با ۱۱ صحنه تمام می‌شود؛ که شاکتن

روحیه لبلان، لیون و ماری می‌باشد. در جایی لبلان وقتی صدای تام نامی

می‌شنود، به شوایتزر می‌گوید:

لبلان: پیامشان که روشن بود. می‌گفت: « سفیدها که آمدند

این‌جا جلوی جنگ‌های ما را بگیرند، حالا خودشان

دارند می‌روند، دخل همدیگر رایبارند! ».

شوایتزر: آنهم هزاران کیلومتر آن ورتر!

در پرده دوم، صحنه ۱۰، همه چیز تمام شده است. حالا جنگ شروع

شده است. شوایتزر کودک سیاهی را در پرده اول معالجه کرده و در بیمارستان

بتری است.

ماری: آخ، هروه، هروه!

(بچه بر اثر شنیدن صدای ماری به گریه می‌افتد)

ماری: کوچولوی من ا برای چه از تخت آمدی پائین؟

چرا نخوابیده‌ای؟

بچه: می‌ترسم.

ماری: می‌ترسی؟ از چی؟ از آن تام نام‌های تمام‌روز؟

(بچه با حرکت سر می‌گوید: نه.)

ماری: از این سکوت حالا؟

(بچه با حرکت سر تصدیق می‌کند.)

ماری: اما، عزیز کم، تواز آن باید وحشت‌کنی نه از این.

(گهواره وار تکانش می‌دهد تا هنگامی که بچه بخواب برود)

ماری: اول روز است، بعد شب. اول سروصداست، بعدش

سکوت. . . دیروز تو درد داشتی، مگر نه؟

(بچه با حرکت سر تصدیق می کند)

ماری: امروز چی؟ درد نداری؟

(بچه با حرکت سر می گوید: نه)

ماری: همیشه همین جور بوده ، همیشه خدا همین جور

می ماند، آقا کوچولو: اول چشم انتظاری، بعد فردا؛

آخر سر، پشیمانی. . . اولش شادی و بعدش شاید

نا امیدی. . . حال و روز تو این جور است، حال

حال و روز ما این جور است، حال و روز همه

خلایق همین جور است. وقتی جنگ سر برسد، حالا

به هر بهانه ای چیزی برای گفتن نمی ماند، جز افسوس.

در پایان پرده دوم، صحنه ۱۱، وقتی برای دستگیری دکتر شوایتزر

می آیند، شوایتزر به لبلان می گوید: آقای لبلان، سر اسکله رودخانه بك

فانوس آویزان کرده ایم که مراجعین غریب، شبانه محل بیمارستان را راحت

پیدا کنند. . . ممکن است لطف فرمائید، آن را از آنجا بردارید؟

پف کردن این شعله، حق خاص شماست!

نمایشنامه، با ترجمه زیبای مترجم، با چند جمله دیگر که بین شوایتزر،

لبلان و ماری رد و بدل می شود، پایان می یابد، والحق، مترجم کاری بزرگه

انجام داده است.

«غروب جلال»

محمد علی جمالزاده

کتابی با این عنوان و بقلم توانا و استوار استاد سیمین دانشور از طهران بدستم رسیده است. با نکته‌سنجی و عواطف انسانی برشته‌ تحریر درآمده و در ضمن «انتشارات رواق» در زمستان ۱۳۶۰ بچاپ رسیده است. کتابچه‌ایست در ۴۸ صفحه و چند قطعه عکس که هر چند بصورت کوچک است ولی از لحاظ مطلب و معنی و مخصوصاً معرفی روح و فکر جلال‌آل احمد بسیار ارزشمند است.

من تأسف دارم که مرد مردانه‌ای چون جلال‌آل احمد را يك بار بیشتر (آن هم تنها يك روز) در طول عمر ندیدم. چندین سال پیش ازین روزی تلفونمان در ژنو زنگ زد و صدائی گفتم جلال‌آل احمد هستم و اشتیاق ملاقات دارم. گویا در مراجعتی از سفر امریکا در ژنو بهمین قصد پیاده شده بود. یا مسرت قلبی خالصانه همدیگر را در آغوش گرفتیم و معلوم شد با آنکه روز و روزگاری بعلت مطالبی که درباره کتابش که «مدیر مدرسه» عنوان دارد

و خودش برایم فرستاده بود نوشته بودم از من آزرده خاطر است. چنانکه می‌دانید، آزرده‌گی در نزد مردان خدا حکم همان مردوان برگنبد است بدین معنی که زود گذر است و چه بسا صفا و محبت جای آن را می‌گیرد. همان روز در ضمن صحبت بمن گفت فلانی، کم کم در تهران زندگی برایم سخت می‌شود و حتی خود را در خطر می‌بینم. گفتم هر وقت خطر را نزدیک دیدی خودت را به ژنو برسان هر طور باشد با هم کنار خواهیم آمد اما اندک مدتی پس از آن خبر وفاتش رسید. اشخاصی که از تهران به ژنو می‌آمدند معتقد بودند که او را کشته‌اند ولی کسان دیگری می‌گفتند که این مطلب بی اساس است و خودش به حکم قضا و قدر نمی‌داند آیا به قضا و قدر معتقد بود یا نه و بدعلت مرض و بیماری در گذشته است و اکنون بدقلم همسر وفا و صفا پرورش می‌خوانیم که ندای یا ایتها النفس المطمئنه و ارجعی الی ربك راضیه مرضیه بگوش جانش رسیده بود

دوست بر دوست شدیار بر یار

چيست درين روزگار بهتر ازين كار

غریق رحمت است و احتیاجی ندارد که غفران او را از آفریننده جهان خواستار باشیم.

در صفحه ۴۶ کتاب «غروب جلال» می‌خوانیم که شمس برادر آل جلال هم در آن موقع حضور داشته و «زبانش بند آمده بود» و کدام زبانی است که سرانجام بند نیاید.

در کتاب «غروب جلال» بهتر و بیشتر با او آشنا شدم و بر من معلوم گردید که در دآوری سابق خودم درباره او زیاده‌دور نیفتاده بودم. من خانواده آل احمد را از هشتاد سال قبل می‌شناختم. منزل پدر بزرگ آنها حاج سید محمدتقی طائفانی (حالا درست در خاطر ندارم که حاجی بود یا نه ولی بلاشک قدم در راه کعبه حقیقی بر میداشت و در تهران مقام و حرمت بسیار داشت هر چند تهیدست و ساده می‌زیست) در محله سید ناصرالدین در

غروب جلال / ۱۸۲

همسایگی بود و عموی جلال احمد سید محمود بهترین دوست صدیق من بود و اکنون با برادر جلال یعنی شمس آل احمد هم دوسه سالی است دوست شده‌ام و سرسپرده‌ام.

در وصف جلال در کتابی که موضوع این گفتار بی سر و ته است به قلم خانم محترم و والا مقامی که در بهار سال ۱۳۲۷ با جلال آشنا شد و خودش از «دلپختگی چهارده سال زندگی مشترک» (صفحه ۹) صحبت می‌دارد مطالب اساسی را درباره جسم و روح و طرز فکر و کردار و نویسندگی جلال می‌خوانیم و من در اینجا برای اینکه خوانندگان، از خودی و بیگانگی بدانند که جلال آل احمد چه وجود نادر و فیاض و سرمشق سومی و کوشش و نمونه خدمتگزاری و مردم دوستی بوده است پاره‌ای از آن مطالب را در ذیل نقل می‌نمایم:

« جلال خیلی شبیه نوشته‌هایش است یعنی سبک جلال خود اوست. (ص ۷) »

*

« جلال در نوشته‌هایش تلگرافی، حساس، دقیق، تیزبین، خشمگین، افراطی، خشن، صریح، صمیمی، منزه طلب و حادثه طلب است، اگر کوشش دارد خانه ظلم را ویران کند. اگر در نوشته‌هایش میان سیاست و ادب، ایمان و کفر، اعتقاد مطلق و بی اعتقادی در جدال است، در زندگی روزمره نیز همین طور است. » (ص ۸)

*

« دوگانگی شدید میان زندگی روحی و جسمی او شک نیست که ریشه‌های عمیق خانوادگی هم دارد. » (ص ۸)

۱- در صفحه ۱۷ کتاب « غروب جلال » می‌خوانیم که پدر آل احمد در روز عقد کردن پسرش به اعتراض به قهر رفت و ده سال تمام به خوانندگی پسرش پانگذاشت.

«چنانکه خودش برایم گفته است در آغاز جوانی ...
سخت پای‌بند مذهب بوده است و از نماز شب و جعفر طیار
و انگشتر در و عقیق و امر به معروف و نهی از منکر یکدم
غافل نبوده است.» (ص ۹)

*

« موادخام نوشته‌هایش مردمند و زندگی و در حقیقت آنچه
را که می‌نویسد زندگی کرده است یا می‌کند.» (ص ۱۱)

*

« ... کلمه احتیاط در قاموس جلال وجود ندارد. جلال
نمی‌نشیند تا حادثه بر او فرود بیاید بلکه خودش به پیشواز
حادثه و خطر می‌رود.» (ص ۱۷)

*

«جلال با همه خشونت ظاهری در تله‌دل شاعر و گاه حتی رمانتیک
است.» (ص ۲۰)

*

« جلال مارگیزم و سوسیالیسم و تا حدی انگریستانسالیسم
را قبل از آزموده بود و بازگشت نسبی او به دین و امام‌زمان
راهی بود بسوی آزادی از شر امپریالیسم و احراز هویت
ملی.» (ص ۳۰)

*

«جلال قلمزنی بود متعهد و مردی با انضباط تا سرحد
فدا کردن خودش.» (ص ۳۱)

*

«کسی که با جلال بود هرگز تنها نبود.» (ص ۳۵)

*

«کم کم کشف حقیقت و جستجوی واقعیت و یا خود را به خطر انداختن و یا با سماجت و پی گیری مداوم جلال داشت ادبیات ناب را شکل می داد.» (ص ۳۷)



از این قبیل توصیفها به قلم دانشور که شاید هیچکس جلال آل احمد را مانند او نشناخته است در کتاب بازهم پیدا می شود و خود خوانندگان که قلبشان نسبت به جلال مملو از اخلاص و ایمان است خودشان به آسانی پیدا خواهند کرد و برفهم و ادراک و تزیینی این بانوی بسیار کم نظیر آفرین خواهند گفت ولی دلم راضی نشد که از آخرین صفحه کتاب این عبارت را که شرح حال خود نویسنده است در موقع جدا شدن ابدی از شوهر در اینجا نیاورم. نوشته است:

« نه شیون کشیدم و نذاری کردم. قول داده بودم. بوسیدمش و بوسیدمش. در این دنیا کمتر زنی اقبال مرا داشته که جفت مناسب خودش را پیدا کند.»



راقم این سطور می خواست در همین جا در دسر را کم کند و به گفتار خود پایان بدهد ولی مطلبی به خاطرش آمد که دلش راضی نشد نگفته بگذارد و بگذرد: «می گویند صدویست و چهار هزار پیامبر آمده اند و رفته اند. کتابها و سخنان آنها و دستورهای آنها را (با استثنای بسیار نادری) در دست نداریم ولی آنچه در دست داریم و مقبول عالمیان است این است که در این جهان سر تا پا مملو از مجهولات آنچه به عقل نزدیک تر است و می توان قبول کرد و بدان عمل کرد همان چیزی است که نیکی کردن نام دارد و ما مسلمانها که کم کم تعدادمان بدین می یازد خواهد رسید هر روز چند بار در نمازهای خود تکرار می کنیم که «حی علی خیر العمل» و بهترین اسباب و وسیله برای امکان بدعمل کردن این دستور بسیار عاقلانه همانا این است که زن و مردی که

باهم عروسی می کنند و عمری را باید باهم بپایان برسانند (چه دارای فرزند باشند یا نباشند) باید نهایت کوشش را مبذول دارند که باهم دوست باشند و همدیگر را دوست بدارند و نسبت بیکدیگر صادق و خیرخواه و سازگار باشند و الا اگر چنین نباشد، اعم از آنکه در تحت حکومت مشروطه و جمهوری و یا مستبد و انواع و اقسام حکومتها و رژیم های گوناگون و رنگ برنگ دیگر باشند (البته با تفاوت های فاحش و مهم) زندگانی آنها شبیه بهمین زندگانی معلوم الحالی خواهد بود که در گذشته دور و دراز بوده و امروز هم هنوز هست و نمونه های نامبارک آنرا هر روز در کتابها و در مجله ها و در ستون های روزنامه ها می خوانیم و انگشت عبرت بدهان می گیریم «سیمین دانشور هم در کتاب موجز ولی با مغز و معنا، تجربه خود یعنی «غروب جلال» جز این درس دیگری بمانی دهد و راه دیگری جلو پای ما نمی گذارد و به کمک فکر نیرومند و قلم با تأثیر خود بمانی و عالمیان می گویند: «و چنین است مرد باش و برو». اکنون جلال آل احمد در آغوش خاک آرامی بخش و خوش پذیرائی فارغ از آن همه دردسر و امید و یاس و تنفر و زد و خوردهای فکری غنوده است و زبان احدیت در گوش وجود خاکی و جاودانی او می گویند «شب ثمور گذشت و لب ثنور گذشت» و «ان الله و انا الی دراجعون».

ژنو ۲۱ خرداد ۱۳۶۱ ش



- ۱- **وداع با اسلحه** / نوشته: ارنست همینگوی / ترجمه: نجف دریابندری
چاپ: ؟ / انتشارات: نیلوفر / قیمت: ۶۵۰ ریال
- ۲- **... و گل‌های آبی** / مجموعه ۲۱ داستان کوتاه / ترجمه: محمدعلی -
صفریان و منوچهر پوربان خیر / انتشارات: ؟ / قیمت: ۴۰۰ ریال
- ۳- **بعل زبوب** / نوشته: ویلیام گلدینگ / ترجمه: م - آزاد / قیمت: ۴۳۰
ریال / انتشارات: ابنکار.
- ۴- **یک گل سرخ برای امیلی** / نوشته: ویلیام فاگنر / ترجمه: نجف دریابندری / انتشارات: نیلوفر
- ۵- **لرد جیم** / نوشته: جوزف کنراد / ترجمه: صالح حسینی / انتشارات:
نیلوفر / قیمت: ۶۰۰ ریال.
- ۶- **از چشم غربی** / نوشته: جوزف کنراد / ترجمه: احمد میرعلایی /
انتشارات زمان / قیمت: ؟
- ۷- **جبه خانه** / نوشته: هوشنگ گلشیری / انتشارات: تهران / قیمت: ۲۲۰
ریال.
- ۸- **حدیث ماهیگیر و دیو** / نوشته: هوشنگ گلشیری / انتشارات: آگاه /
قیمت: ۱۲۵ ریال.
- ۹- **خانم دالووی** / نوشته: ویرجینا وولف / ترجمه: پرویز داریوش /
انتشارات رواق و زمان نو.
- ۱۰- **هشت داستان** / مجموعه هشت داستان از نویسندگان جدید ایران /
انتشارات: اسفار / چاپ اول / قیمت: ۲۵۰ ریال
- ۱۱- **باغ آلبالو** / نوشته: انتوان چخوف / ترجمه: سیمین دانشور /
انتشارات رواق.
- ۱۲- **جی پی** / نوشته: ماریولودی / ترجمه: حسین افشار / نگارش: ناصر
زراعتی / انتشارات: پچواک

شعر ...

- ۱- **فضای خالی مسدود** / مجموعه شعر از حمید رضا رحیمی / انتشارات:
رواق. قیمت: ۱۱۰ ریال / نشر و پخش ۶۳

- ۲- اشراقها / نوشته: آرتور رمبو / ترجمه: بیژن الهی / انتشارات :
فاریاب. (این کتاب در شماره بعد معرفی خواهد شد.)
- ۳- بهار در آوازهای ما / مجموعه شعر از عزیز ترسه / انتشارات :
آشتیانی / قیمت: ۱۰۰ ریال / ۵۲ صفحه
- ۴- خط‌ها و نقطه‌ها / مجموعه شعر از فرامرز سلیمانی / ناشر: واژه و
کتاب موج / مجموعه آثاری از ۱۳۵۴ تا ۱۳۴۸ / ۵۵ صفحه.

هنر...

- ۱- فرهنگ سینمای ایران / نوشته: مصطفی زمانی نیا / انتشارات:
آدینه.
- ۲- نشانه‌ها و معنا در سینما / نوشته: پیتر وولن / ترجمه: ناصر زراعتی /
انتشارات: تیراژه
- ۳- سیکه ایروس / نوشته: سیکه ایروس نقاش / ترجمه: سیلویا کالز و
فریده شبانفر / انتشارات: دنیای نو.
- ۴- موسیقی فیلم / نوشته: تورج زاهدی / انتشارات: فاریاب.

سفر نامه...

- ۱- سفر نامه برادران شرلی / به کوشش علی دهباشی / انتشارات: نگاه.
- ۲- سفر نامه فرنگ حاج سیاح / به کوشش علی دهباشی / انتشارات :
نشر ناشر

تاریخ و تحقیق و ...

- ۱- چشم اندازهای اسطوره / نوشته: میرچا الیاده / ترجمه: جلال ستاری /
انتشارات: توس / قیمت: ۳۲۵ ریال.
- ۲- روانشناسی یادگیری / نوشته علی اکبر شعاری نژاد / انتشارات :
توس قیمت ۶۰۰ ریال .
- ۳- اندیشه‌های طالبوف تبریزی / نوشته: فریدون آدمیت / انتشارات :
دماوند / قیمت ۲۰۰ ریال.
- ۴- نقد و تحلیل جباریت / نوشته: مانس اشپر بر / ترجمه: کریم قصیم /
انتشارات: دماوند.



www.KetabFarsi.com

۶۱م نشر شده است :

دانتون / رومن رولان / علی اصغر خباز / انتشارات

زیر نگاه / ۲۷۶ ص / ۲۵۰ ریال

پیکاسو سخن می گوید / درآشتن / محسن کرامتی / انتشارات
نگاه / ۲۴۰ ص / ۵۵۰ ریال

زندگی و آثار گوستاو کوربه / تی. ج. کلارک / علی

معصومی / انتشارات نگاه / ۳۱۰ ص / ۶۵۰ ریال

سفرنامه حاج سیاح / بکوشش : علی دهباشی / نشر ناشر

۵۲۲ ص / ۱۲۵۰ ریال

حقیقتی دیگر / کارلوس کاستاندا / ابراهیم ملا / انتشارات

آگاه / ۳۰۴ ص / ۴۸۰ ریال

مامور سری / جوزف کنراد / پرویز داریوش / انتشارات

بزرگمهر / ۱۳۶ ص / ۷۵۰ ریال

سینمای جنگی / ابوالحسن علوی طباطبائی / نشر هنر هفتم

۲۲۰ ص / ۵۰۰ ریال

فرهنگ فیلمهای فارسی / جمال امید / انتشارات نگاه

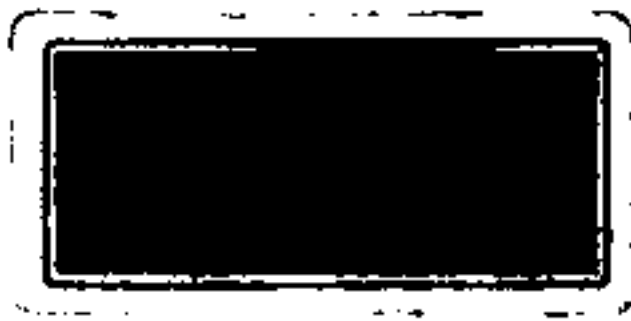
۶۸۰ ص / زیر چاپ

سفر به ولایت عزرائیل / جلال آل احمد / انتشارات رواق

۱۲۰ ص / ۲۰۰ ریال

گساوخونی / جعفر مدرس صادقی / نشر نو / ۱۰۴ ص

۱۸۰ ریال



ناسروگردآورنده؛ محمد محمد علی

www.KetabFarsi.com